



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹/ آذر/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: آیا نهی از شیء مقتضی فساد است یا خیر؟ امر دهم: اقسام نهی به مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۲

حسب متعلق - بررسی کلام محقق خراسانی

جلسه: ۴۹

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد اقسام نهی از حیث متعلق و اینکه آیا همه این اقسام داخل محل نزاع هستند یا بعضی از اقسام داخل محل نزاع هستند سخن محقق خراسانی ذکر شد. عرض کردیم اشکالاتی به این کلام وارد شده که این اشکالات بعضاً به اصل انعقاد این مقدمه است که ضرورتی برای آن ندیدند و اینکه ربطی به بحثی ندارد، بعضی از این زاویه که نیازی به ذکر این اقسام نیست و بعضی از این زاویه که این بحث اجنبی عن المقام و همچنین از این جهت که بعضی از مواضع سخن محقق خراسانی محل اشکال است. بر این اساس ما اشکالات را مرور می‌کنیم و آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بررسی کلام محقق خراسانی

اشکال اول

اشکال اول این است که اساساً نیازی به بیان این مقدمه نیست و این مقدمه تأثیری در بحث ما ندارد، به عبارت دیگر مطالب این مقدمه از محل نزاع بیگانه است، برای اینکه نزاع و بحث در این است که آیا نهی دلالت بر فساد دارد یا ندارد؟ اگر نهی به عبادت یا معامله‌ای متعلق شود کاشف از فساد است یا خیر، این ارتباطی با مسئله عقلی و چیزهایی که بوسیله عقل معلوم می‌شود ندارد. این اشکال تقریباً اشکالی است که امام خمینی در این بحث دارند، البته ایشان توضیحی ندادند و فقط به طور کلی فرمودند که این مطلب از بحث ما بیگانه است و هیچ ضرورتی به ذکر این مقدمه نبوده. ولی اینکه چرا این مقدمه از بحث ما بیگانه است را باید مقداری توضیح دهیم تا عدم ارتباط این مقدمه با بحث ما معلوم شود.

محقق خراسانی نهی را از حیث متعلقش به پنج قسم تقسیم کردند، البته در آخر فرمودند که دو قسم دیگر هم هست که بازگشت به اقسام پنج گانه دیگر می‌کند.

در قسم اول که نهی به نفس عبادت بخورد، بحثی نیست. زیرا موضوع بحث ما همین مورد است.

در قسم دوم، محقق خراسانی فرمودند که نهی به جزء عبادت متعلق می‌شود که آن جزء فاسد و باطل است، آنگاه بحث در این است که آیا بطلان و فساد جزء موجب فساد کل می‌شود یا خیر؟ در این قسم ایشان دو صورت فرض کردند، یک صورت اینکه شخص به همان جزء منهی عنه اکتفا کند، مثلاً فقط سوره دارای سجده واجبه را بعد از حمد قرائت کند، صورت دوم اینکه به این جزء منهی عنه اکتفا نکند، بلکه یک سوره دیگری را بعد از آن قرائت کند. ایشان فرمود: این صورت نیز داخل در محل نزاع است.

اینجا بحث این است که اینکه اگر نهی به جزء عبادت متعلق شد و این جزء باطل بود، آیا سرایت می‌کند به خود عبادت یا خیر، این در واقع یک مسئله فرعی فقهی است، این مسئله‌ای نیست که در اصول ما از آن بحث کنیم که آیا این نهی دلالت بر فساد می‌کند یا خیر؟ نهی به جزء خورده است و ما می‌خواهیم ببینیم اگر این جزء اتیان شد و به همان جزء اکتفا شود این چه ربطی به دلالت نهی بر فساد دارد؟ این مطلبی است که در فقه و به عنوان یک مسئله فقهی باید درباره آن بحث شود که اگر مثلاً جزء یک عبادت فاسد شد و شخص به همان جزء اکتفا کرد، آیا کل عبادت و مجموع عبادت فاسد می‌شود یا خیر؟ این بحث، بحثی نیست که ارتباطی با این مسئله داشته باشد.

در قسم سوم بحث در این بود که نهی به شرط عبادت متعلق شود، منتهی تارة این شرط جنبه عبادیت دارد و اخیری جنبه عبادیت ندارد. این صورت نیز مورد اشکال است. بحث از دلالت نهی بر فساد منهی عنه یا عدم دلالتش چه ربطی دارد با فساد شرط و اینکه اگر شرط فاسد بود مشروط هم فاسد می‌شود یا خیر؟ یعنی باز بحث از سرایت فساد از شرط به مشروط یک بحث عقلی است و ربطی به دلالت خود نهی بر فساد ندارد، بحث ما در اینجا این است که اگر نهی به عبادت متعلق شد، دلالت بر فساد یا کاشفیت از فساد دارد یا خیر؟ لذا چنانچه این شرط عبادیت داشته باشد طبیعتاً بحث آن یک بحث عقلی است که آیا فساد شرطی که عبادت است، موجب فساد مشروط می‌شود یا خیر؟

در قسم چهارم که بحث از وصف به میان آمد، بحث این بود که اگر وصفی ملازم با عبادت بود و مورد نهی قرار گرفت. آیا نهی از این وصف به موصوف سرایت می‌کند یا خیر؟ نهی از جهر به قرائت آیا موجب نهی از قرائت جهری است؟ نهی از این وصف موجب نهی از خود عبادت است؟ اینجا باز بحث سرایت مطرح است و در واقع کاری به دلالت نهی بر فساد ندارد. اینکه نهی از وصف به موصوف سرایت بکند، چه ربطی به مسئله اصولی دارد؟ لذا در این قسم نیز واقعش این است که تأثیری در بحث ما ندارد.

در قسم پنجم نیز که مسئله تعلق نهی به وصف مفارق مطرح شد، مثل نهی از غضب که با نماز متحد شده است نیز محقق خراسانی گفتند که تارة اتحاد، وجودی است و اخیری مقارنه است، در این قسم نیز مسئله دلالت نهی بر فساد و اینکه اگر نهی به عبادت یا معامله‌ای متعلق شود، کاشف از فساد آن است یا خیر، ارتباطی با این ندارد که ببینیم نهی از وصف مفارق یک عبادت سرایت می‌کند به خود عبادت یا خیر؟

پس به طور کلی آنچه در این مقدمه بیان شده که نهی به جزء عبادت بخورد یا شرط عبادت بخورد یا وصف عبادت بخورد با همه صورتی که ایشان بیان کردند، در واقع یا یک بحث فقهی است یا یک بحث عقلی که با بحث ما هیچ ارتباطی ندارد.

این اشکال در کلمات محقق اصفهانی^۱ نیز بیان شده است که حالا ما در توضیح سخن امام خمینی از آن استفاده کردیم. محصل این اشکال که در واقع بیگانه بودن این مقدمه با موضوع بحث ما است این است که بحث‌هایی که در رابطه با تعلق نهی به جزء یا شرط یا وصف مطرح می‌شود یا فقهی است یا عقلی، اگر ما این مسئله را در نظر بگیریم که آیا فساد کل به سبب فساد جزء حاصل می‌شود یا خیر؟ آیا مشروط به شرط فاسد گرفتار فساد می‌شود یا خیر، آیا موصوف به سبب فساد وصف فاسد می‌شود یا خیر؟ اینها هیچ کدام ارتباطی به بحث از اقتضاء نهی از عبادت للفساد ندارد، این بحث‌هایی است که باید در مباحث خلل در فقه به آن پرداخته شود ما یک وقت می‌گوییم آیا حرمت از جزء یا وصف یا شرط سرایت می‌کند به کل و مرکب؟ اگر بحث از سرایت

^۱ نهایة الدراية، ج ۱، ص ۳۱۰

حرمت از جزء شرط و وصف به مرکب و مجموع مطرح شود، اینجا دو صورت دارد: تارة این حرمتی که برای مرکب ثابت شده یک حرمت عرضی است به این معنا که اگر ما حرمت را به مرکب نسبت می‌دهیم بالعرض و المجاز است، یعنی حقیقتاً حرمت متعلق به جزء یا وصف یا شرط است اما بالعرض و المجاز به مرکب و کل نسبت داده می‌شود. این دیگر خیلی واضح است که مرکب فی الواقع حرام نشده و نهی به آن تعلق نگرفته است تا بحث کنیم که آیا دلالت بر فساد دارد یا خیر؟ زیرا مجازاً به آن نسبت می‌دهیم و حقیقتاً نهی به جزء و شرط و وصف خورده. پس دیگر جایی برای این بحث نیست که دلالت بر فساد دارد یا خیر؟

اگر هم منظور این است که مرکب فی الواقع حرام می‌شود، کل حقیقتاً حرمت پیدا می‌کند، به این معنا که حرمت جزء، واسطه در ثبوت حرمت برای کل و مرکب می‌شود، حرمت شرط، واسطه در ثبوت حرمت برای مرکب و کل می‌شود، حرمت وصف واسطه در ثبوت حرمت برای مرکب و کل می‌شود. اگر این را گفتیم آن وقت در اینجا این عبادت می‌شود از مصادیق عبادت محرم و دلالتش دیگر ربطی بر فساد ندارد. این بیان فنی بیگانه بودن این مقدمه با موضوع بحث است.

پس اشکال اول اساساً این است که بحث از دلالت یا کاشفیت نهی از فساد ارتباطی با آنچه که در این مقدمه گفته شده ندارد، مطالب این مقدمه یا باید در فقه بحث شود یا نیازی به بحث ندارد، چون قهراً جزء همین بحث تعلق نهی به عبادت قرار می‌گیرد یا یک بحث عقلی است. اگر گفتیم نهی متعلق به مرکب حقیقی است و جزء و شرط وصف تنها واسطه در ثبوت هستند، کانه نهی به یک عبادتی خورده است که ما می‌خواهیم ببینیم دلالت بر فساد دارد یا خیر، این می‌شود همان قسم اول و دیگر دلیلی نداریم که ببینیم اگر نهی به جزاً بخورد یا به شرط بخورد یا به وصف بخورد چه سرانجامی دارد؟ اگر هم حرمت و نهی مجازاً به مرکب نسبت داده شود، دیگر جای بحث از دلالت بر فساد مطرح نیست، زیرا حرمت مجازاً و بالعرض نسبت داده می‌شود، اگر هم بخواهیم به نحو کلی بحث کنیم که بالاخره آیا کل با فساد جزء و شرط و وصف فاسد می‌شود، از یک جهت می‌شود بحث عقلی و از یک جهت می‌شود بحث فقهی که در مباحث خلل باید بحث شود.

این اشکال اول است که اصل این اشکال را محقق اصفهانی فرمودند و امام خمینی هم به طور کلی ادعا کردند این مقدمه اجنبی عن المقام است و خیلی توضیح ندادند. به هر حال به نظر می‌رسد این اشکال وارد است.

حقیقت تفکر

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ»^۱

هر چیزی یک دلیل و راهنمایی دارد و دلیل و راهنمای شخص عاقل تفکر است.

منظور از تفکر چیست؟ اینکه این همه در آیات قرآن درباره تفکر سخن گفته شده و دعوت به تفکر و اندیشیدن کرده در موضوعات مختلف، این به چه دلیل است؟ شاید چیزی در حدود پنجاه مورد دعوت به تفکر در قرآن بیان شده، آن هم در یک عرصه‌ها و ساحت‌هایی مثل جهان خلقت، تفکر درباره معاد، تفکر درباره گذشتگان، درباره تحولات تاریخ، «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» قل سیروا فی الارض، موضوعاتی مختلفی در قرآن وجود دارد که دعوت به تفکر درباره آنها شده است و در روایات نیز همینطور است،

^۱ تحف العقول، ص ۳۸۶.

روایاتی مانند «تفکر ساعة خیر من عبادہ سنہ^۱» یا «تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ^۲» این که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت یک شب آن چه تفکری است که اهمیت دارد و نسبت به آنها مهمتر است و این همه ما را دعوت می کند به فکر کردن.

تفکر یک معنای لغوی دارد که چه بسا در معانی اصطلاحی نیز ملاحظه شده است. تفکر در لغت به معنای به کار بردن دل در چیزی یا تردد و رفت و آمد دل در چیزی است. در اصطلاح منطقی عبارت از دو حرکت است، حرکت ذهن از سوی معلومات به مجهولات برای کشف آن مجهولات، حرکت ذهن از سوی معلومات و دوباره از حرکت از معلومات به سوی مقصود، مجموع این دو حرکت را در منطق تفکر می گویند علمای علم اخلاق هم درباره تفکر اقدام به تعریف کردند یعنی در کتاب های اخلاقی به موضوع تفکر پرداختند و تعریف ارائه دادند، حالا تعاریفات مختلف است، مثلاً عبدالرزاق کاشانی می گوید: تفکر عبارت است از جستجو و طلب بصیرت برای دستیابی به حقیقت، تفکر یعنی اینکه انسان بصیرت پیدا کند برای اینکه بتواند حقیقت را کشف کند یا سید شریف جرجانی تفکر را چراغ دل می داند که بوسیله آن خیر و شر و منافع و مضار آن دیده می شود، تفکر جهت دارد، مسیر دارد یا غزالی می گوید: تفکر چیزی است که هادی انسان و خارج کننده او از ظلمت و جهل است یا امام خمینی نیز به تبع خواجه عبدالله انصاری می گوید: تفکر عبارت است از جستجو کردن بصیرت که چشم قلب است برای رسیدن به مقصود و نتیجه که غایت کمال آن است. آن مقصودی که مد نظر است غایت کمال است و مسلم است که مقصد و مقصود سعادت مطلقه این است که به کمال علمی و عملی حاصل آید، مقصد انسان سعادت مطلقه است، سعادت مطلق این است که انسان به کمال علمی و عملی برسد. کمال علمی به تنهایی کافی نیست نه تنها کافی نیست بلکه ممکن است خودش باعث گرفتاری شود، کمال عملی نیز به تنهایی کافی نیست.

همانطور که در کلمات برخی آمده تفکر این است که انسان بصیرت پیدا کند و با این بصیرت بتواند به سوی مقصد و غایت و سعادت حرکت کند، این تفکر است که دلیل عقل است، اینکه انسان را دعوت به تفکر می کنند و می گویند: راهنمای عاقل، اینکه می گویند: خیر من عبادہ سنہ قطعاً تفکر در مورد هر چیزی نیست، تفکر در مورد هر چیزی و اندیشیدن در مورد هر چیزی عبادت نیست. مثلاً انسان گمراهی بنشیند در راه های باطل تفکر کند یا کسی دائماً تفکر در مورد راه های کسب ثروت مادی کند در حالیکه ثروت مادی برایش اصل باشد، مسلم منظور این تفکر نیست، آن تفکر و اندیشیدنی که قرآن به آن تکیه می کند، حتی تفکر به معنای منطقی و اصطلاح منطقی صرف نیست. اینکه انسان هر مجهولی را کشف کند خوب است ولی کامل نیست و ناقص است. تفکری که دلیل و راهنمای شخص عاقل است اندیشیدنی است که برای انسان یک بصیرت و آگاهی برای رسیدن به کمال علمی و اخلاقی ایجاد کند. قرآن این همه پیشنهاد می کند در مورد موضوعات مختلف تفکر کنید، اینها همه جهت دارد، تفکر درباره جهان خلقت، بصیرت به انسان می دهد که بتواند برای رسیدن به مقصد اعلی، درست حرکت کند، تفکر درباره آیات الهی، تفکر در مورد سرگذشت پیشینیان، آنهایی که یک زمان در این دنیا زندگی می کردند و الان از دنیا رفتند. از امام صادق (ع) سوال کردند اینکه می گویند یک ساعت تفکر بهتر از عبادت یک شب است یعنی چه؟

امام صادق (ع) فرمود: این است که «يَمْرُ بِالْخَرَبَةِ أَوْ بِالدَّارِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ أَيْنَ بَانُوكِ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ»^۳؛

^۱ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸.

^۲ کافی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲.

^۳ کافی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲.

آن تفکری که از عبادت یک سال بهتر است این است که اگر کسی از ویرانه یا خانه‌ای عبور کرد بگوید: آنها که در تو ساکن بودند کجایند؟ این ساکنوک؟ آنها که تو را ساختند کجایند؟ این بانوک؟ به ویرانه‌ها می‌گوید این بانوک؟ به خانه‌ها می‌گوید این ساکنوک؟ ما لک لا تتکلیمن؟ چرا سخن نمی‌گویی؟

این تفکر، این اندیشیدن، همان بصیرتی است که به عنوان چشم قلب شناخته می‌شود و انسان را به سوی مقصد و هدف راهنمایی می‌کند.

پس اندیشیدن راهنمای شخص عاقل است، عاقل است که تفکر می‌کند، عاقل است که تفکر می‌کند برای رسیدن به آن مقصد. پس آن تفکری که کمک می‌کند به انسان برای دست‌یابی به کمالات علمی و اخلاق و سعادت مطلقه، تفکر در این موضوعات است، محدوده آن را قرآن مشخص کرده، اگر می‌گویند در مورد گذشتگان تفکر کنید برای این است که عبرت باشد برای شما، اگر می‌گویند: در آیات الهی تفکر کنید برای این است که شما را به سوی آن هدف راهنمایی کند، اگر می‌گویند در مورد نظام هستی و مرگ تفکر کنید برای این است که این تفکر افضل من عبادت سنه است و الا همینطور که فکر کنم که فردا چطور این کار را انجام دهم که افضل من عبادت سنه نیست.

«والحمد لله رب العالمین»